

# نامه‌های تولستوی ۱۸۴۵-۱۹۱۰

---



ترجمه:  
مشفق همدانی



انتشارات مهراندیش  
تهران، ۱۳۸۰

## فهرست

- ۱۱ ○ مقدمه مترجم
- ۲۱ ○ نظری به نامه‌های تولستوی
- ۲۹ افتخار نظام و شهرت ادبی
- ۵۱ هنر و بردگی زمین
- ۵۳ سخنی چند دربارهٔ عشق‌بازی و چگونگی ازدواج تولستوی
- ۱۸۱ نویسندهٔ تمام‌عیار
- ۲۶۷ استاد و شاگردش
- ۳۱۵ ○ نمایه

## نظری به نامه‌های تولستوی

به قلم سیلیو برناردینی<sup>۱</sup>

تولستوی در سال ۱۸۶۲ طی یکی از همان حملات مکرر خودآزاری، تنها در سن سی و چهارسالگی چنین می‌نگارد: «یک پیرمرد احمق بی‌دندانی بیش نیستم» تنها حقیقت این اظهار آن است که در آن سن بسیاری از دندان‌هایش بر اثر کرم‌خوردگی و پیوره که از کودکی دامنگیر وی بود ریخته بود. حتی از چندین سال پیشتر خود را پیرمرد می‌خواند و تا پایان عمر پیوسته دم از پیری می‌زند بدون آن‌که کسی از علت این بدبینی آگاهی داشته باشد. حقیقت آن است که تولستوی تا پایان عمر هرگز پیر نشد. نه تنها برای آن‌که در سن هفتادسالگی شروع به تحصیل زبان عبرانی و آموختن دوچرخه‌سواری کرد و در سن هشتادسالگی در مزارع به کشت و زرع می‌پرداخت و پیاده یا سوار بر اسب مسافرت می‌کرد و به نویسندگی ادامه می‌داد و از لذت جنسی بهره‌مند می‌شد، و نیروی عقلانیش همچنان پربرکت بود، بلکه می‌توان گفت تولستوی از یک لحاظ حتی در دوران بلوغ و استفاده از خصوصیات آن نتوانست «نیروی هماهنگ دوران رشد» را که گوته بدان اشاره کرده است به دست آورد. بدین معنی که برخلاف اکثریت مردم که وقتی به یک مرحله بخصوص از عمر می‌رسند، به گذشته موفقیّت‌آمیز خویش می‌بالند و آینده را در پرتو تجربیات و

معلومات اکتسابی با اعتماد و امیدواری می‌نگرند، هرگز از خودش احساس رضایت نکرد و آینده را با خوش‌بینی ننگریست.

هرگاه منظور از دوران بلوغ، دورانی باشد که طی آن انسان نتایج عملی بیشتر و تجربیات بهتر کسب می‌کند و حقایق فراوان‌تر از این تجربیات به دست می‌آورد، در مورد تولستوی می‌توان گفت که عکس آن صورت گرفته است، چنانچه وی بین بیست و پنج‌سالگی و چهل‌سالگی به مراتب بیش از چهل و پنج سال و بعد از آن بالغ بوده است. نخست این‌که در آن دوران اولیه دست‌کم دارای ایمان و عقاید استواری است بدین معنی که تا اندازه‌ای مؤمن است و اصول دین را رعایت می‌کند و در ایام عید فصح روزه می‌گیرد، به میهن و تزار معتقد است و جامعه را تا اندازه‌ای متعادل می‌پندارد و برای خودش چه از لحاظ اصل و نسب و چه از جهات لیاقت و شایستگی امتیازاتی قایل است و برای زندگی خویش نیز آرمان‌های معینی دارد. زندگی خویش را می‌خواهد وقف کار و خانواده کند و پس از کسب موفقیت‌ها و ثروت لازم به گوشه‌ای پناه برد و با رعایت مقررات و وجدان پاک به ادامه کار نویسندگی خود بپردازد و بدین طریق از سعادت و نیکبختی بر طبق ذوق خودش بهره‌مند گردد.

اما مقارن سن چهل و پنج‌سالگی آثار نخستین شکاف در این حصار نیرومندی که برای خود ساخته بود به منصفه ظهور می‌رسد. این شکاف‌های اولیه جنبه ادبی و یا به عبارت درست‌تر زبانی دارند و از تضاد بین زبان طبقه اشراف و روشنفکر از یک طرف و زبان عامیانه مردم از طرف دیگر پدید می‌آیند. در مارس ۱۸۷۲ تولستوی طی نامه‌ای به دوستش استراخف چنین می‌نگارد: «حتی زبان پوشکینی نیز به نظر تمسخرآمیز است و زبان توده را بدان ترجیح می‌دهم. هرآنچه را که مشخص و روشن و زیبا باشد دوست دارم و این خواص را تنها در شعر و زبان و زندگی عامیانه و عکس آن را درست در میان طبقه خودمان می‌یابم.» در این جا انتقال قضاوت ادبی تولستوی